

روایات عاشورایی الفتوح ابن اعثم کوفی در میزان نقد و بررسی

محمد کاظم رحمان ستایش*

محسن رفعت**

◀ چکیده

این مقاله، جستاری است در مورد مقتل الحسین کتاب الفتوح که ابن اعثم کوفی در حدود قرن چهارم آن را نوشته است. الفتوح نیز همچون سایر کتب تاریخی-روایی از هجده تحریفات عاشورایی مصون نمانده، چنان که ما را در بعضی از مطالب مربوط به جریان عاشورا در تردید قرار می‌دهد. لذا در این بررسی سعی شده، پس از ارزیابی شخصیت مؤلف و توضیحاتی در مورد کتاب او، به برخی از این هجده‌های تحریفی اشاره و مطالب تاریخی-روایی آن مورد کند و کاش قرار گیرد.

◀ کلیدواژه‌ها

الفتوح، ابن اعثم، امام حسین (ع)، تحریفات، روایات، عاشورا.

*. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه قم.

**. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (پردیس قم).

مقدمه

از آن جهت که بر اساس مبانی شیعه، قول، فعل و تقریر امام معصوم حجّیت دارد، تحریف در دین عموماً و در مورد شخصیت و زندگانی ائمه به طور خاص، فوق العاده خطر آفرین و شکننده است. تحریف از مهم ترین مسائلی است که پس از هر واقعه و رخداد، امکان بروز و ظهور دارد. پس از تاریخ عاشورا که در برهه ای از زمان به جریان افتاد، حجم فراوانی از نقل اخبار و ذکر رخدادها و وقایع آن حادثه عظیم، چه در بنان و چه در بیان به گفتار و نوشتار تبدیل شد؛ چراکه حادثه عاشورا چنان عظیم بود که کمتر کسی پیدا می شد که در گستره حکومت اسلامی آن را شنیده و در مورد آن به بحث و گفت و گو ننشسته باشد. لذا، پس از آن حادثه، انبوهی از اخبار و روایت، که پالایش و آرایش آن ها به تدریج کار سهل و آسانی نبود، وارد کتب تاریخی حدیثی شد. به همین سبب است که در مورد حادثه عاشورا نمی توان با قاطعیت سخن گفت. در واقع، آن قدر سخن ها گفته شده و کتاب ها نگاشته شده^۱ که گویی حادثه عاشورا و نهضت امام حسین (ع) در لابه لای این نگارش ها در هم تنیده شده و از بین رفته است، و این هم بدان سبب است که از ابتدای حادثه عاشورا تاکنون، دو جبهه ناهمگون، چنان با هم در تضاد قرار گرفته اند که از بین بردن این تضاد بسیار ناممکن است. این دو جبهه تحریف ساز و تحریف ستیز، برای کار خود دلایل مختلفی دارند. (برای مطالعه بیشتر ر.ک: صحتی سردودی، ۱۳۸۵ش، ص ۶۰-۱۱۵) البته برخی از آن ها هم بدون غرض و یا به طور ناخواسته، وارد این جبهه شده اند؛ اما به طور خلاصه اینکه، تحریف به راحتی در ساز و کار مورّخان و نویسندگان قرار گرفته است و تنها راه مبارزه با آن تذکر، تحقیق و بررسی است. و یکی از اهدافی که در این مقال به دنبال آن هستیم، همین مهم است.

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: کتابشناسی عاشورا و امام حسین (ع)، نوشته محمد اسفندیاری و عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین (ع)، تألیف آقای صحتی سردودی.

به هر حال، باید در نظر داشت که در حال حاضر با مجموعه مقاتلی اصلی روبه‌رو هستیم که می‌توان تعداد آن‌ها را از آغاز تا پایان، حدود چهل مقتل دانست.^۱ در بررسی متن این مقاتل، در شماری از آن‌ها به مطالبی برمی‌خوریم که یا به لحاظ سندی دارای مشکل است و یا متناً و به لحاظ محتوا از هر جهت، با قیام عاشورا و انگیزه امام حسین (ع) در تنافی است. یکی از این کتب تاریخی، الفتوح است که ابن اعثم کوفی در حدود قرن چهارم هجری آن را نوشته است.

آنچه در پی می‌آید، جستاری است در مورد مؤلف این کتاب ارزشمند و قسمتی از تحریفات آن در حوزه کربلا، عاشورا، سخنان و نهضت امام حسین (ع)، پس از آن

۱. گفتنی است این چهل مقتل علاوه بر کتب تاریخی دسته اول، کتب مناقب و... را در بر می‌گیرد که عبارت‌اند از: مقتل ابومخنف (م ۱۵۷ق) (مستخرج از تاریخ طبری)، مقتل ابن سعد (م ۲۳۰ق) (در الطبقات الکبری)، مقتل بلاذری (م ۲۷۹ق) (در انساب الاشراف)، ابوحنیفه دینوری (م ۲۸۱ق) (در الاخبار الطوال)، یعقوبی (م ۲۸۴ق) (در تاریخ یعقوبی)، طبری (م ۳۱۰ق) (هم از ابو مخنف و هم غیر از آن در تاریخ الطبری)، ابن اعثم کوفی (م ۳۱۴ق) (در الفتوح)، خصیبی (م ۳۳۴ق) (در الهدایة الکبری)، مسعودی (م ۳۴۶ق) (در مروج الذهب)، ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ق) (در مقاتل الطالبیین)، طبرانی (م ۳۶۰ق) (در المعجم الکبیر)، قاضی نعمان (م ۳۶۳ق) (در شهاب الاخبار)، جعفر بن محمد قمی (م ۳۶۸ق) (در کامل الزیارات)، شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) (در الامالی)، شیخ مفید (م ۴۱۳ق) (در الارشاد)، مسکویه (م ۴۲۱ق) (در تجارب الامم)، ابن قتال نیشابوری (م ۵۰۸ق) (در روضة الواعظین)، طبرسی (م ۵۴۸ق) (در الاحتجاج)، خوارزمی (م ۵۶۸ق) (در مقتل الحسین)، ابن عساکر (م ۵۷۱ق) (در تاریخ مدینه دمشق)، ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) (در مناقب آل ابی طالب)، ابوالفرج جوزی (م ۵۹۷ق) (در المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک)، ابن اثیر (م ۶۳۰ق) (در الکامل فی التاریخ)، ابن نمای حلی (م ۶۴۵ق) (در مثير الاحزان)، سبط بن جوزی (م ۶۵۴ق) (در تذکرة الخواص)، ابن الابار (م ۶۵۸ق) (در درر السمط فی معالی خبر السبط)، ابن طاووس (م ۶۶۴ق) (در اللهوف)، بهایی (م ۶۷۵ق) (در کامل بهایی)، اربلی (م ۶۹۳ق) (در کشف الغمّة)، ابن المفاجر (م ۷۲۲ق) (در فرائد السمطین)، ابن کثیر (م ۷۷۴ق) (در البدایة و النهایة)، ابن صباغ (م ۷۸۴ق) (در الفصول المهمة فی معرفة الائمة) کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ق) (در روضة الشهداء)، علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ق) (در بحار الانوار)، بحرانی (م قرن ۱۲) (در العوالم للحسین)، ملا آقا فاضل دربندی (م ۱۲۸۵ق) (در اسرار الشهادة)، سپهر کاشانی (م ۱۲۹۷ق) (در ناسخ التواریخ)، فرهاد میرزا قاجار (م ۱۳۰۵ق) (در قمع‌مقام زنگار)، شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ق) (در نفس المهموم، نفثة المصدور و منتهی الامال) و مقرر (م ۱۳۹۱ق) (در مقتل الحسین). این مقاتل، یا در لابلاي ترجمه امام حسین (ع) در کتب تاریخی یافت می‌شود، که به طور جداگانه و توسط محققان به چاپ رسیده و یا مؤلفین عنوان اصلی کتاب خود را به عاشورا و امام حسین (ع) اختصاص داده‌اند. البته مقاتل فرعی دیگری را نیز می‌توان نام برد، ولی برای پژوهش پژوهندگان مقاتل ذکر شده می‌تواند جزء منابع اصلی قرار گیرد.

در مورد رویدادهای غیر واقعی با دلایل قرآنی، حدیثی، شواهد تاریخی و عقلی به بررسی و کاوش نشستیم. به علاوه، برخی احادیث منسوب و روایات منقول از جانب امام حسین (ع) در حوزه عاشورا و کربلا در این کتاب وارد شده، به شکلی که نهضت امام حسین (ع) از مرتبت اصلی خود چنانکه دیگر روایات وارده از ائمه نشان می‌دهد، تنزل یافته است. لذا در پی بررسی آن‌ها به بحث و نقد درباره آن پرداخته‌ایم.

۱. شخصیت و تألیفات ابن اعثم کوفی

ابومحمد احمد بن علی اعثم کوفی، متوفی ۳۱۴ هجری (= ۹۲۶ م) است. وی به عنوان محدث، شاعر و مورخ شیعی در قرون ۳ و ۴ شناخته می‌شود. عدم اطلاع دقیق از زادگاه و تاریخ تولد و زندگانی وی به حدی است که حتی در نام و نسب وی اختلاف کرده، برخی نامش را احمد و برخی نیز محمد آورده‌اند. همچنین لفظ اعثم را که لقب پدر او بوده، گاهی درباره خود ابن اعثم به کار برده‌اند. (کاتب چلبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۳۷/ آقابزرگ تهرانی، ۱۳۵۷ ق، ج ۳، ص ۲۲۰ و برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مستوفی هروی، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۳)

در بین محققان، یاقوت حموی، اولین شخصی است که در خصوص شخصیت ابن اعثم مطلبی ارائه داده است، بعد از او حاجی خلیفه در کشف الظنون (کاتب چلبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۳۷)، شیخ آقابزرگ تهرانی در الذریعه (ج ۳، ص ۲۲۰)، علامه دهخدا در لغت‌نامه (ج ۱، ص ۱۱۵۱) و دیگران مطالبی با استفاده از معجم الادب، همراه با استنباط شخصی خود آورده‌اند. (ر.ک: مستوفی هروی، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۴)

یاقوت حموی در الارشاد الاریب الی معرفة الادیب می‌نویسد که ابن اعثم، مورخ است و شیعی مذهب، و نزد اهل حدیث ضعیف به شمار می‌آید. بنا بر نظر مرحوم محمد پروین گنابادی اینکه یاقوت، وی را در زمره شیعیان و سپس ضعفا آورده، شاید یکی از انگیزه‌های قضاوت منفی حموی درباره ابن اعثم است. (همان، ص ۱۷، به نقل از برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، ص ۹)

ابن اعثم، متهم به تشیع است، نگاهی به کتاب وی، انتساب تشیع امامی، زیدی و اسماعیلی را درباره او رد می‌کند، زیرا درباره خلفای نخست، مطالب مثبت زیادی آورده، در عین حال، واقعیات شیعیان را نیز نقل کرده و این مسئله به تشیع عراقی او باز می‌گردد، و درباره راویان و اخباریان کوفی، اصل بر تشیع است. ابن اعثم نیز باید متأخر از این نوع خاص از تشیع باشد، نگاهی به مسائل تولد امام حسین(ع) و رفت و شد فرشتگان و خبر دادن جبرئیل از شهادت امام حسین(ع) و چگونگی این نقل‌ها، نشان می‌دهد که وی از مآخذ شیعی استفاده کرده و بدون تغییر در لحن، آن مطالب را نقل کرده است. (جعفریان، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۱۳۰)

ابن اعثم سه کتاب در تاریخ، تألیف کرده است:

- الفتوح، که شامل تاریخ فتوحات اسلام تا ایام هارون الرشید است.

- کتاب المؤلف که امروز اثری از آن در دست نیست.

- کتاب التاریخ، شامل رویدادهای خلافت عباسی از آغاز تا عصر مأمون

عباسی (متوفی ۲۱۸ هجری). (یاقوت حموی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۴۲۹)

یاقوت، پس از ذکر شرح حالی کوتاه از وی، دو کتاب به نام او ذکر می‌کند و البته از کتاب المؤلف وی نامی نمی‌برد، نخست تاریخ او از زمان ابوبکر تا هارون و دوم کتاب تاریخ مشتمل بر حوادث زمان هارون تا پایان دوران مقتدر. (همان‌جا) او کتاب اول وی را از آغاز خلافت ابوبکر تا دوره هارون دانسته در حالی که این کتاب، از خلافت ابوبکر تا خلافت معتصم را شامل می‌شود. (جعفریان، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۱۳۱)

۲. ویژگی‌های الفتوح

الفتوح در کنار دیگر منابع تاریخی، یکی از معتبرترین و مهم‌ترین متون تاریخ اسلام به شمار می‌رود. اصل کتاب الفتوح که به زبان عربی و در اوایل قرن چهارم هجری نوشته شده است، برای تاریخ قدیم عرب و اسلام از زمان رحلت حضرت رسول تا زمان خلافت هارون الرشید (م ۱۹۳ق) به خصوص در مورد آنچه مربوط

است به عراق و فتح خراسان و ارمنستان و آذربایجان و جنگ‌های اعراب با خزرها و نفوذ و گسترش اسلام در ایران و روم شرقی منبع مهم و قابل اعتمادی است. گرچه فتوح البلدان بلاذری، جامع‌ترین شرح پیشرفت سپاهیان عرب در قلمرو ساسانیان است، ابن اعثم در کتاب الفتوح، تفصیل بیشتری در خصوص وضع اعراب در بلاد مفتوحه، به خصوص در ارمنستان و خراسان در اختیار خواننده قرار می‌دهد. (ر.ک: ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۴۲/ج ۴، ص ۳۰۵-۳۱۸/ج ۶، ص ۳۵۱-۳۵۴) علاوه بر این، بلاذری بیشتر به شرح فتوحات می‌پردازد، در حالی که ابن اعثم گامی فراتر می‌گذارد و به حوادث داخلی عراق توجه بیشتری می‌کند. (ر.ک: همان، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۷۲ به بعد/ج ۲، ص ۳۴۲-۳۴۳) این امر، دید تاریخی وی را فراتر از بلاذری و دیگر مورخان هم‌عصر و حتی متقدم او می‌برد. به طوری که در دانشنامه اسلام و ایران آمده: «مقایسه روایت ابن اعثم با روایت‌های مدائنی چنان‌که طبری نقل کرده است، نشان می‌دهد که ابن اعثم نه تنها وسیله‌ای مفید است، برای تعیین صحت روایاتی که در طبری آمده، بلکه خود نیز بعضی تفصیل مهم بر آن‌ها می‌افزاید که فقط در کتاب الفتوح می‌توان به آن‌ها دست یافت. ارزش کار ابن اعثم در تألیف و تصنیف کتاب الفتوح در این است که وی علاوه بر روایت اقوال مورخان و محدثان ثقه از جمله مدائنی، واقدی، ابومخنف و ابن کلبی تمامی شنیده‌ها و دریافت‌های خویش را به صورت روایت تاریخی مسلسل درآورده است، در نتیجه، جریان‌ات تاریخی دوران بعد از رحلت حضرت رسول (ص) به صورتی یکنواخت در اختیار خواننده قرار می‌گیرد.» (مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۱۲)

البته این نوع نوشتن ابن اعثم نسبت به دیگر نوشته‌های مورخان ویژگی خاصی دارد، و آن این است که وی در کتاب خود بیشتر از دیگر مورخان به جزئیات توجه کرده است. ناگفته نماند ابن اعثم [چنان‌که خواهد آمد] در برخی مطالبی که اختصاص به خود او دارد، از نظر سند، متن و محتوا قابل نقد است.

گرچه کتاب الفتوح ابن اعثم نام فتوحات دارد و در وهله نخست، چنین می‌نماید که مانند دیگر آثار مذکور فتوح، موضوع آن، فتح سرزمین‌ها باشد، اما با دقت و مطالعه معلوم می‌شود که این کتاب علاوه بر آن که شامل فتح سرزمین‌ها در عصر خلفای اولیه و اندکی پس از آن می‌شود، همچون کتاب‌هایی چون تاریخ طبری، اخبار الطوال، کامل ابن اثیر و غیر اینها، نوعی تاریخ عمومی اسلام نیز هست که در نقل جزئیات، اهتمام می‌دارد. (غلامی دهقی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹۳)

در این کتاب، اخباری وجود دارد که نشان می‌دهد برخی از کسانی که مرتد نامیده شدند، کسانی بودند که به دفاع از حق امام علی (ع) و اهل بیت، حاضر به پرداخت زکات به حکومت ابوبکر نشده‌اند. (جعفریان، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۱۳۰) به همین دلیل است که مستشرقان، این کتاب را نمی‌پذیرند و آن را داستان‌گونه، جلوه می‌دهند. اوراست (ر.ک: مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۱۵ به نقل از Z V Togan. Koroci Czond Anch.III. 47 در مورد کتاب وی می‌نویسد:

«کتاب الفتوح که تاریخی است داستان گونه درباره فتوحات و شرح حال زندگی نخستین خلفا تا زمان یزید بن معاویه بر اساس نظر شیعیان.» (همان، ص ۱۵)

بخش‌هایی از متن عربی نیز به وسیله متن فارسی به جا مانده از قرن ششم تکمیل شده است. به نظر می‌رسد که متن موجود، مشتمل بر تمامی متن اصلی نیست. موردی از این کتاب که ابن طاووس آن را نقل کرده، در متن حاضر نیامده است. (اتان کبرگ، ۱۳۷۱ش، ص ۵۶۲)

این کتاب توسط محمد بن احمد مستوفی هروی، از محققان قرن ششم در پوشیج (نزدیک تایباد) در حدود سال ۵۹۶ هجری ترجمه شده که از حیث ادبی از اهمیت والایی برخوردار است و تنها تا وقایع امام حسین (ع) را شامل می‌شود. این در حالی است که متن عربی کتاب از دوران پس از پیامبر (ص) شروع می‌شود و تا آخر خلافت مستعین را در بر می‌گیرد. (این ترجمه در حال حاضر، توسط غلامرضا طباطبایی مجد تصحیح شده که در سال ۱۳۷۲ به دست شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد.) این ترجمه به سال ۱۳۰۰ هجری در بمبئی چاپ سنگی شده

است. این کتاب مورد استفاده خواندمیر در حبیب السیر و محمدتقی سپهر واقع شده است. (خرمشاهی، ۱۳۶۶ش، ج ۱، ص ۳۰۳)

کتاب الفتح به نام‌های دیگری هم در کتب مختلف شناخته شده، چنان‌که کشف الظنون (کاتب چلبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۲۳۷) از آن با عنوان «فتوحات الشام»، الذریعه (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۵۷ق، ج ۳، ص ۲۲۰) به نام الفتح، و تاریخ نگارستان (غفاری کاشانی، ۱۴۰۴ق، ص ۵) از آن به عنوان «تاریخ فتوح» نام می‌برند.

۳. روش تاریخ‌نگاری ابن اعثم

روش ابن اعثم در تدوین کتاب، روش ترکیبی (در برابر دو روش روایی و تحلیلی) است. مراد از روش ترکیبی در تاریخ‌نگاری آن است که مورخ به جای ذکر روایات مختلف و اسناد یک واقعه، از راه مقایسه و ترکیب و ایجاد سازگاری میان روایات گوناگون، واقعه مذکور را طی یک روایت توضیح دهد. (غلامی دهقی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹۳)

برخی از نام‌های آشنا در منابع وی، شعبی، نصر بن مزاحم، واقدی، زهری، هشام کلبی هستند. وی پس از ذکر این اسناد می‌نویسد:

«من همه روایات این افراد را با وجود اختلافات موجود در آنها جمع‌آوری کردم و از مجموع آنها یک روایت را با مضمونی واحد ترتیب دادم.» (جعفریان، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۱۲۹، به نقل از ابن اعثم کوفی، ج ۲، ص ۱۴۷-۱۴۹)

چنان‌که گذشت، مؤلف، خود به این روش تصریح کرده است، با اینکه روش ابن اعثم، روش ترکیبی است، در عین حال از ذکر منابع اثر خود غافل نمانده است. گرچه او تأکید می‌کند که احادیث راویان را در هم آمیخته و از مجموع آنها، گزارش تاریخی فراهم آورده است، خوشبختانه در مورد حوادث مهم، باز هم منبع کار خود را یاد می‌کند و در این میان، نام مدائنی بیشتر آورده می‌شود. (غلامی دهقی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹۳)

بی‌شبهه، یکی از منابع او آثار ابومخنف بوده و افزون بر آن، در سند بالا که از

طریق کلبی از وی یاد کرده، در برخی از موارد هم با سند مستقل خود، مطالبی از ابومخنف نقل کرده است. (جعفریان، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۱۳۱، به نقل از الفتوح، ج ۴، ص ۳۲۲) ابن اعثم در اخبار مربوط به جنگ امویان و عباسیان و آغاز خلافت عباسیان به طور مرتب، مطالبی را از مدائنی آورده (همانجا، به نقل از ابن اعثم کوفی، ج ۸، ص ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۸) و در مورد دیگری، از احمد بن یحیی (بلاذری) نقل‌هایی آورده است. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۸، ص ۲۱۲)

مقایسه تاریخ ابن اعثم با احادیث مدائنی، بدان سان که به طبری منسوب شده، نشان می‌دهد که ابن اعثم نه تنها دقت و نظارتی مفید نسبت به احادیث یاد شده در *اخبار الرسل و الملوك* داشته، بلکه جزئیات مهمی را نیز یاد کرده که تنها در کتاب *الفتوح* وی می‌توان یافت. (مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۱۶)

شیوه تاریخ‌نویسی او با ابن جریر طبری و سایر مورخان زمان، از دو جهت فرق دارد، یکی آنکه استناد او بیشتر به روایات شیعه است و دیگر آنکه وقایع تاریخی را به صورت داستان نوشته است. از این رو، بعضی محدثان سنی مذهب او را تضعیف کرده‌اند. (خرمشاهی، ۱۳۶۶ش، ج ۱، ص ۳۰۳)

۴. ابن اعثم و واقعه کربلا

مطالب *الفتوح* درباره حوادث عراق، افزون بر اخبار آن درباره سایر شهرهاست. یک جلد از چاپ هشت جلدی کتاب درباره کربلاست که از مآخذ دست اول حماسه کربلا محسوب می‌شود، همین متن با اندکی تغییر در *مقتل الحسین* از خوارزمی آمده است. (جعفریان، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۱۳۱) به همین دلیل می‌توان گفت که ابن اعثم کوفی یکی از پیش‌کسوتان مکتب تاریخ‌نگاری عراق است که پس از طبری، گزارش بسیار مفصّلی از حادثه عاشورا به دست می‌دهد. مجموعه گزارش او بیش از ۱۵۰ صفحه است. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، ابن اعثم گرایش‌ها و تمایلات شیعی دارد و به نظر می‌رسد، بی‌طرفانه‌ترین گزارش تاریخی از حادثه عاشورا را ارائه کرده است.

بر همین اساس، تنها به روایت‌های اهل سنت بسنده نکرده و برخی روایت‌های شیعی را نیز آورده است و همین به کتابش اعتبار بیشتری بخشیده و آن را والاتر از جایگاه مقتل نگاشته‌های ابن سعد و ابن عساکر و دیگر دگراندیشان قرار داده است. (صحتی سردرودی، ۱۳۸۵ش، ص ۳۳)

با دقت در *الفتوح* درخواهیم یافت که این کتاب، در بیشتر موارد، منبع و مرجعی ندارد و نویسنده از مآخذ خود سخنی به میان نیاورده، اما با کمی تفحص در دیگر مآخذ و منابع، می‌توان بسیاری از اخبار کتاب را در سایر منابع یافت. رویان ابن اعثم به روشنی مشخص نیستند. وی همه جا از قول خویش سخن می‌گوید و راوی خود را ذکر نمی‌کند و در سرتاسر کتاب او کلمه «قال» دیده می‌شود که منظور خود ابن اعثم می‌باشد. به نظر می‌رسد ابن اعثم از مقتل ابومخنف استفاده کرده باشد؛ چراکه گزارشات او عمدتاً با طبری و روایات ابومخنف سازگاری دارد و البته نمی‌توان گفت ابن اعثم، گزارش کربلا را از طبری گرفته است، زیرا آن‌ها در یک دوران می‌زیسته و با حدود پنج سال فاصله زمانی وفات یافته‌اند (طبری در سال ۳۱۰ و ابن اعثم در سال ۳۱۴ هجری).

از طرف دیگر، روایاتی در گزارش ابن اعثم پیرامون عاشورا دیده می‌شود که خط روشنی از قیام امام حسین (ع) را ترسیم می‌کند و اهداف آن حضرت از این قیام را به خوبی به تصویر می‌کشاند. (برای نمونه، ر.ک: ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۱-۲۲) و به نظر می‌رسد ابومخنف این روایات را گزارش کرده است ولی متأسفانه، طبری از آن‌ها چشم پوشیده، و یا وابستگان به امویان این روایات را که افشاکننده ماهیت فاسد و مزورانه حکومتشان بوده، از تاریخ او حذف کرده‌اند. گزارش وی مفصل و در چهارچوب مقتل ابومخنف است و گاه الفاظ و عبارات آن‌ها یکسان است، اما در برخی موارد افزوده‌ها و کمبودها و تفاوت‌هایی با آن دارد. (حسینی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۶۶-۱۶۷)

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، ابن اعثم منابع خود را ذکر نکرده، به همین دلیل معلوم نیست مطالب خود را از متن دیگران فراهم کرده است یا روایت راویان؛ اما آنچه از بررسی و مقایسه مطالب *الفتوح* با *مقتل* ابومخنف به دست می‌آید این است

که وی همان روایت ابومخنف را از زبان قصه‌گویان نقل کرده بی‌آنکه بداند آن روایت از ابومخنف است. (همان، ص ۱۶۷) البته ناگفته نماند که الفتوح در بعضی موارد با مقتل ابومخنف یعنی مقتلی که ما امروزه در تاریخ طبری می‌توانیم به آن دسترسی داشته باشیم، یکی است.

۵. مطالب غیر واقعی و تحریفی الفتوح

در گزارش ابن اعثم، عناوین، مطالب و به‌ویژه خواب‌هایی نقل شده که قابل نقد است و گاه در گزارش‌های دیگر وجود ندارد، و ما را در قبول آن موارد مردّد می‌کند، برخی موارد ذیلاً بررسی می‌شود:

۵-۱. واقعه ورود حضرت علی (ع) به سرزمین کربلا

در کتاب الفتوح آمده که حضرت علی (ع) پس از رسیدن به کربلا، ماجرای کشته شدن امام حسین (ع) را برای ابن عباس توضیح می‌دهند. افزون بر این مطلب، حضرت جریان عبور حضرت عیسی، حواریون و گریه آن‌ها بر حسین (ع) را برای او نقل می‌کنند و پس از اعطای چند عدد سرگین آهو به او می‌فرمایند: «هر زمانی دیدی این سرگین‌ها به رنگ خون درآمدند، بدان که حسین کشته شده»، علاوه بر این، حضرت برای ابن عباس در مورد خواب خود در همان سرزمین می‌فرمایند، فرشتگان پس از دلداری و تسلیت به من گفتند این جوی خون را که می‌بینی، خون حسین توست که در این محل ریخته می‌شود و بدان که حسینیت را در همین سرزمین قطعه قطعه می‌کنند و...» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۵۵۰-۵۵۳/ مستوفی هروی، ۱۳۷۴ ش، ص ۵۰۴-۵۰۷)

نقد و بررسی

الف. بررسی سندی:

این روایت تاریخی را می‌توانیم با کمی فحص و بررسی، علاوه بر این کتاب در کتاب بحار الانوار (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸، ص ۱۷۰) علامه مجلسی که او هم از

امالی صدوق (۱۴۱۷ق، ص ۶۹۵) نقل کرده، بیابیم. سند این روایت در /امالی شیخ صدوق به شرح ذیل می باشد:

«حدثنا محمد بن احمد السناني (رضی الله عنه)، قال: حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطان، قال: حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب، قال: حدثنا تميم بن بهلول، قال: حدثنا علي بن عاصم، عن الحسين بن عبد الرحمن، عن مجاهد، عن ابن عباس:....»

– تعبیر رجالیون در مورد حال روایی روات

نفر اول، راوی روایت یعنی محمد بن احمد بن احمد سنانی: مجهول من مشایخ الصدوق، اکثر الروایة عنه فی کتبه مترضیا علیه. (موسوی خویی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۶، ص ۲۳ / جواهری، ۱۴۱۷ق، ص ۴۹۵)

احمد بن یحیی زکریا القطان: مجهول. (جواهری، ۱۴۱۷ق، ص ۵۰)

بکر بن عبدالله بن حبيب مزنی: مجهول. (همان، ص ۹۱)

نعیم بن بهلول: مجهول. (همان، ص ۹۴)

علی بن عاصم: جلیل الا انه لم تثبت وثاقته. (همان، ص ۴۰۰)

حسین بن عبدالرحمن: مجهول. (همان، ص ۱۷۱)

مجاهد: روی فی تفسیر القمی عن علی و مؤثقه. (همان، ص ۴۸۰)

ابن عباس نیز نیاز به معرفی ندارد، ولی آنچه در افراد این سند قابل ملاحظه است، مجهول بودن چهار تن از روات است. به همین دلیل، رجالیون به این گونه سندها اعتنایی ندارند و آن را ملاک اعتبار نمی دانند. لذا ما هم بنا بر نظر رجالیون این روایت را از دایره اعتبار خارج می کنیم.

ب. نقد محتوایی:

گرچه نقد کردن از جهت محتوا، آن هم نقد روایات مربوط به زندگانی ائمه اطهار، کار بسیار مشکلی است، در نقد این روایت تاریخی می توان گفت، چرا در این روایت سخن از سرگین و پشکره آهوست، آیا روایتی آن هم مربوط به خون حضرت حسین (ع) در سرزمین کربلا، با این لفظ عنوان در شأن امام است؟ یعنی

شأن امام(ع) را پایین نمی‌آورد؟ آیا نمی‌شد به جای سرگین، از خاک، آن هم تربت امام که طبق روایات متعدد از قداست خاصی برخوردار است، استفاده شود؟ ضمناً این واقعه در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید و یا مقتل الحسین خوارزمی (که اکثر اقوال خود را از ابن اعثم گرفته است) به گونه‌ای معقول‌تر و نه به این کیفیت نقل شده است. (ر.ک: ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۳، ص ۱۶۹-۱۷۰/ خوارزمی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۶۴)

۵-۲. خواب امام حسین(ع) پیش از رسیدن نامه یزید به مدینه

وقتی ولید، ابن زبیر و امام را برای بیعت خواست، آن حضرت به ابن زبیر گفت: «من دیشب در خواب دیدم که منبر معاویه واژگون شده بود و آتش از خانه‌اش شعله می‌کشید، من آن را به مرگ او تعبیر کردم و اکنون فکر می‌کنم زمان آن رسیده است و او می‌خواهد پیش از اینکه دیگران آگاه شوند، از ما بیعت بگیرد.» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۲/ مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۲۳) این خواب در مقتل الحسین خوارزمی نیز آمده که به تصریح نویسنده، آن را از الفتوح ابن اعثم گرفته است. (خوارزمی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۶۴)

۵-۳. خواب امام به هنگام حرکت از مدینه

امام بعد از آنکه به زیارت قبر جدش رفت و تا صبح گریه کرد، هنگام فجر، رسول الله را در خواب دید:

«در خواب دید که گروهی از فرشتگان، اطراف رسول الله را گرفته‌اند. آن‌گاه رسول الله، حسین را به سینه‌اش چسباند و بین دو چشمان او را بوسید و گفت: حبیبی یا حسین(ع) گویی تو را به زودی در سرزمین کربلا در میان گروهی از امتم به خون آغشته و سر بریده می‌بینم، در حالی که تو تشنه‌ای و از آب دادن به تو دریغ می‌ورزند، اما با این حال امید شفاعتم را دارند. آن‌ها نزد خداوند هیچ مقامی ندارند، حبیبی حسینم! پدر و مادر و برادرت نزد من‌اند و منتظر تو هستند. تو در بهشت درجاتی داری که به آن نایل نمی‌شوی مگر با شهادت. حسین(ع) گفت: مرا نیازی به برگشت

به دنیا نیست، دوست دارم در کنار تو منزل گزینم. رسول الله فرمود: باید به دنیا برگردی تا شهادت روزی تو شود و ثواب عظیمی را که خداوند برای تو نوشته به دست آوری. وقتی حسین (ع) از خواب بیدار شد، خواب خود را برای خاندان خود نقل کرد و چنان ماتی در بنی هاشم و اهل بیت برپا شد که در شرق و غرب عالم نبود. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۹ / مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۳۱)

گرچه تحقق چنین خواب‌هایی غیر ممکن نیست، این مورد در منابع قبل از ابن اعثم وجود ندارد. لازم است ذکر شود که این خواب در منابع بعد از او به نقل از ابن اعثم نقل شده است. (ر.ک: خوارزمی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۷۰-۲۷۱) جای سؤال است که چرا این خواب‌ها بیشتر در الفتوح به چشم می‌خورد، ولی در کتب تاریخی پیشین به این صورت یافت نمی‌شود و آیا این نوع تاریخ‌نویسی سبب نمی‌شود کتاب افسانه‌گون تلقی شود؟

۵-۴. خواب امام حسین (ع) در شب عاشورا

حسین (ع) جد، پدر، مادر و برادرش حسن (ع) را در خواب دید که به او فرمودند: «ای حسین! تو به زودی نزد ما می‌آیی، آن‌گاه حسین (ع) به خواهرش گفت: به خدا آن کار نزدیک است و شکی در آن نیست.» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۹۷ / مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۹۰۰)

از این دست خواب‌ها در گزارش‌های ابن اعثم، به وفور مشاهده می‌شود که از ذکر برخی از آن‌ها چشم می‌پوشیم. در گزارش‌های دیگر (ر.ک: ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۵۶ / ذهبی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۷۴۸ / ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۶۷ و ۱۷۶) که تقریباً این خواب‌ها شبیه همدیگر است. از جمله روایت ابو مخنف (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۱۶)^۱ چند خواب نقل شده که کاملاً معقول و قابل پذیرش است.

۱. البته این خواب در تاریخ طبری و منابع دیگر [بالا] موجود است اما نه به این شکل که در الفتوح نقل شده، بلکه امام حسین در خواب خود، فقط از پیامبر نام می‌برند و حرفی از حضرت امیر، حضرت زهرا و امام حسن (علیهم السلام) نیست.

این خواب، عیناً نیز در لهُوف سید بن طاووس نقل شده است. (ابن طاووس، ۱۴۱۷ق، ص ۵۵)

۵-۵. تمجید از عمر و خیرخواهی و درخواست دعا از ابن عمر

این مطلب که امام به هنگام خروج، به سمت کوفه خطاب به ابن عمر می‌فرماید: «اگر من بر خطایم، نصیحتم کن، سخن تو را می‌شنوم» و «اگر پدرت زنده بود، حتماً مرا یاری می‌کرد.» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۶) با تفکر و اندیشه اهل بیت سازش ندارد و با مسلمات تاریخی و روایی ناهم‌سوست و در برخی منابع بعد از او چون مقتل الحسین خوارزمی (۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۸۰) به تصریح از ابن اعثم نقل شده است.

سؤال اینجاست که عمر به این وصف که همیشه دستگیر اهل بیت باشد، شناخته نشده، و گفته‌ها و عملکردهای اهل بیت در جای جای زندگی پربرت خود این رویداد حقیقتاً جعلی را نفی می‌کند.

۵-۶. وصیت امام به محمد بن حنفیه

گفت‌وگوی محمد بن حنفیه با امام حسین (ع) در سحرگاه حرکت از مدینه، در همه روایت‌ها، تقریباً به طور مشابه نقل شده است؛ ولی در ذیل این گفت‌وگو در گزارش ابن اعثم مطلبی آمده است که در منابع دیگر قبل از این کتاب وجود ندارد، امام در پایان این صحبت، به محمد بن حنفیه گفت: «ای برادر تو باید در مدینه بمانی و چشم من باشی تا هیچ چیز از کارهای اینان از من پوشیده نماند. پس از آن حسین (ع) دوات و بیاضی خواست و وصیت‌نامه‌ای نوشت.» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۱) وصیت به محمد بن حنفیه و این سخن امام: «انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا ظالما ولا مفسدا بل انما ارید طلب الاصلاح فی امة جدی...» فقط

۱. لو ان اباک عمر بن الخطاب ادرک زمانی لنصرنی کنصرتہ جدی و اقام من دونی قیامه بین یدی جدی، یا ابن عمر! فان کان الخروج معی مما یصعب علیک و یثقل فانت فی اوسع العذر، و لکن لا تترکن لی الدعاء فی دبر کل صلاة، و اجلس عن القوم و لا تعجل بالبیعة لهم حتی تعلم الی ما تؤول الامور.

در گزارش ابن اعثم آمده، یا این سخنان و پیشنهاد ابن حنفیه به امام و دستور ماندن او در مدینه فقط در *الفتوح* ابن اعثم وجود دارد و از قرن هفتم به بعد در گزارش‌های دیگر همچون *مقتل خوارزمی* (۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۳)، *مناقب ابن شهر آشوب* (۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۲۴۰)، *لهوف سید بن طاووس* (۱۴۱۷ق، ص ۳۹-۴۰)، *مثیر الاحزان* ابن نمای حلی (۱۴۰۶ق، ص ۳۹)، *العوالم بحرانی* (۱۳۶۵ش، ص ۱۷۶-۱۷۹ و ۳۲۳) و... نقل شده است.

این وصیت از چند جهت قابل تردید است و بعید نیست که این قسمت توسط هواداران مختار یعنی کیسانیه یا عباسی‌ها که خلف کیسانیه بوده‌اند، جعل شده باشد تا امامت محمد بن حنفیه را ثابت کنند و او را طبق این وصیت، جانشین امام بدانند. و جمله «انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا ظالما ولا مفسدا بل انما ارید طلب الاصلاح فی امة جدی محمد (صلی الله علیه و سلم) ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی محمد (صلی الله علیه و سلم) و سیره ابی علی بن ابی طالب و سیره الخلفاء الراشدين المهديين رضی الله عنهم...» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۱) هر چند محتوای خوبی دارد، اما چون ضمن وصیت به محمد بن حنفیه آمده، نمی‌توان آن را به امام نسبت داد، به خصوص از ظاهر سخن پیداست که آن حضرت به قصد قیام در برابر یزید از مدینه خارج شده، در حالی که خارج شدن وی از مدینه به قصد پناه بردن به کعبه بود. بنابراین، درستی انتساب این سخن به امام نیز قابل تردید است؛ البته محتوای سخن صحیح است و کاملاً با هدف قیام امام حسین (ع) و حرکتش از مکه به سوی عراق هم‌خوانی دارد. (حسینی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۷۹)

۵-۷. اصطلاح الخلفاء الراشدون

محمد بن حنفیه به حضرت حسین (ع) پیشنهاد کرد که از شهری به شهر دیگر برو، نمایندگان خود را به سوی مردم فرست، چنان‌که بتوانی مردمان را به بیعت خویش خوانی. اگر مردم با تو بیعت کنند و تو را متابعت نمایند، خداوند را

شکرگزاری و... (مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۳۲) در ادامه محمد به امام عرضه می‌دارد: «فاقت فیهم بما یقوم النبی (ص) والخلفاء الراشدون من بعده حتی یتوفاک الله و هو عنک راض والمؤمنون کذلک کما رضوا عن ابیک و اخیک» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۰) در منابع قبل و بعد از الفتوح مثلاً ابومخنف، دینوری، بلاذری، یعقوبی و یا طبری، این عبارت و یا عبارتی شبیه به این دیده نمی‌شود، به علاوه که اصطلاح «خلفای راشد» در زمان امام رایج نبوده است. قابل توجه اینکه این عبارت در ترجمه الفتوح هم موجود نیست. البته گفتنی است این اصطلاح به معنی امروزی آن که مورد نظر دانشمندان شیعی و سنی است، یعنی خلفای اربعه، ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی (ع) در آن روزگار بدین شکل و معنا رواج نداشته است، البته از پیامبر (ص) روایتی نقل شده که می‌فرماید: «فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین فتمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ...» (دارمی، ۱۳۴۹ق، ج ۱، ص ۴۵ / ابن ماجه، بی تا، ج ۱، ص ۱۶ / ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۵۰ / نیشابوری، بی تا، ج ۱، ص ۹۶-۹۷) با بررسی کامل از دیدگاه شیعی، می‌توان فهمید که منظور از «الخلفاء الراشدون» در این روایت، ناظر به اهل بیت پیامبر (ص) است نه خلفای پس از ایشان (ابوبکر، عمر و عثمان)، گرچه برخی دانشمندان، همچون علامه عسکری در معالم المدرستین، این روایت و امکان صحت آن را مردود می‌شمارند. (۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۳۳) از سوی دیگر، علمای اهل سنت، همچون ترمذی آن را صحیح می‌خوانند. (۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۵۰) به تعبیر علامه امینی (۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۲ و ج ۶، ص ۳۳۰) باید گفت: کسانی که به هدایت پیامبر راه نیافته‌اند و در کوچک‌ترین قضایا و مسائل شرعی درمی‌مانند و از پاسخ‌گویی به آن عاجز می‌شوند و از اهل آن یعنی امیر مؤمنان (ع) سؤال می‌کنند، و «لو لا علی لهلک عمر و...» بر زبان می‌رانند (ر.ک: امینی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۹۷؛ ج ۴، ص ۶۴ و ۶۶؛ ج ۶، ص ۸۱، ۹۳، ۹۴ و ۱۰۱ و...) آیا ایشان را می‌توان راشد و مهدی دانست، آیا ایشان، پیرو سیره پیامبرشان بودند، و آیا از لحاظ عقلی، تمسک به چنین افرادی صحیح است؟ حتی اگر به قول اهل سنت، اجتهاد و در پی آن دچار خطا و اشتباه

شده باشند؟ بنابراین باید گفت اگر این اصطلاح را که پیامبر به کار برده‌اند، گرچه علمای شیعه از نقل آن خودداری کرده‌اند و نمی‌توان آن را در کتب شیعه یافت، ناظر به اهل بیت است و نه خلفای راشدی که منظور اهل سنت است و به نفع خود برداشت کرده‌اند. به هر حال، این عبارت در *الفتوح*، چنان‌که از سیاق برمی‌آید، به معنای خلفای اربعه است نه آنکه مدّ نظر شیعیان است. لذا از نظر ما، این عبارت نیز جزء همان تحریفات روایی از امام حسین(ع) در جریان عاشورا است.^۱

۵- ۸. خروج امام از مدینه در سوم شعبان^۲

حرکت امام در منابعی دیگر، همچون *انساب الاشراف* (بلاذری، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۱۶۰) و *یا تاریخ طبری* از قول *ابومخنف* (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۸۱) و همچنین *البدایة و النهایه* (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۵۸) در ۲۸ رجب، و ورودش به مکه در سوم شعبان ذکر شده است؛ اما در *الفتوح* این خروج سوم شعبان دانسته شده، که احتمالاً ابن اعثم، این مطلب را با زمان ورود امام به مکه که در سوم شعبان بوده، خلط کرده، و یا اینکه این سهو از جانب *نسخه‌نویسان الفتوح* صورت گرفته است. ضمناً خوارزمی، این مطلب را، به نقل از ابن اعثم، در مقتل خود آورده است. (۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۷۳)

۵- ۹. برنامه‌ریزی هانی برای قتل ابن زیاد^۳

این کار، در دیگر گزارش‌ها، به شریک بن اعور نسبت داده شده است. (ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۳۴/ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۶۳/ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۲۶/ همو، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۵۳) که البته در ترجمه *الفتوح* هم این برنامه‌ریزی به شریک منسوب است. به علاوه، در ترجمه آمده: «وقتی شریک از ابن زیاد هر

۱. ان شاء الله در مقالی دیگر، این روایت و اصطلاح مذکور را به طور کامل، همراه با نقد تاریخی و امروزی بررسی خواهیم کرد.

۲. رک: ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۱-۲۲/ مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۳۶.

۳. ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۴۵-۴۶/ مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۴۹-۸۵۰.

چیزی می‌پرسد تا مسلم برای قتل ابن زیاد پا پیش نهد، هانی او را به دلیل وجود زنان و اطفال در خانه وی، از این اقدام منصرف می‌کند». در حالی که در منابع دیگر و یا خود الفتوح، عدم تمایل مسلم به خاطر حدیث پیامبر (ص) مانع از اقدام مسلم برای قتل ابن زیاد شد. (مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۴۹-۸۵۰) البته در برخی منابع، به علاوه این دلیل، روایتی که در ذیل می‌آوریم، نیز نقل شده است.

۵-۱۰. انتساب حدیث «الایمان قید الفتک» به امام علی (ع)^۱

این روایت در منابع دیگر، از رسول الله روایت شده است. (ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۳۵/ ابن قتیبہ دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۹/ اصفهانی، بی‌تا، ص ۱۰۲/ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۲۷) به علاوه در کافی به سند شیخ کلینی و از قول امام صادق (ع) به نقل از پیامبر آمده: «ان الاسلام قید الفتک». (کلینی، ج ۷، ص ۳۸۵/ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۳۶۴) البته در الکامل ابن اثیر از امیرمؤمنان به نقل از پیامبر آمده: «...فحدیث حدثه علی عن النبی صلی الله علیه و [آله] سلم ان الایمان قید الفتک...» (۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۲۷) که تنها، ابن اثیر بدین شکل نقل کرده است.

۵-۱۱. آگاه شدن امام از قتل مسلم، قبل از حرکت از مکه^۲

امام، خبر شهادت مسلم را در مکه و پیش از حرکت به سوی عراق از کسی که از کوفه خبر می‌آورد، شنید و پس از آن حرکت خود را آغاز کرده است، اما طبق منابع دیگر، مسلم در همان روز حرکت امام از مکه به سمت عراق، در کوفه علیه عبیدالله قیام کرد و فردای آن روز نیز به شهادت رسید. (بلاذری، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۱۶۰/ ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۴۲-۲۴۳/ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۶۰/ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۵۸/ تمامی منابع غیر از الاخبار الطوال، روز شهادت مسلم را هم‌زمان با حرکت امام در «یوم الترویة» نوشته‌اند) گرچه ممکن است مورخان و ابن اعثم نیز در بیان اسامی روزها و سال‌ها دچار اشتباه و خلط شده باشند.

۱. ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۴۳.

۲. همان، ج ۵، ص ۶۵-۶۶/ مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۶۶-۸۶۷.

۵-۱۲. دیدار فرزددق با امام در شقوق^۱

فرزددق، امام را در شقوق (محلّی نزدیک عراق) (حموی، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۳۶۵) دید. (ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۴۵/ واقدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۴۵۳/ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۴۰) و خبر شهادت مسلم را به او داد و آن حضرت برای او طلب رحمت کرد، و فرزددق شعر «ان تکن الدنیا لنفیسه...» را خواند. فرزددق در منزل بعدی، شعر معروف خود، «هذا الذی تعرف البطحاء وطئته» را برای پسر عموی خود خواند و گفت که آن را برای امام حسین (ع) سروده است. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۷۱/ مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۷۳) در حالی که امام قبل از حرکت از مکه، از شهادت مسلم باخبر شده بود و فرزددق نیز این شعر را سال‌ها بعد، در زمان هشام بن عبدالملک برای امام سجاده (ع) سروده است. (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۱۰۸/ برای مطالعه بیشتر درباره سند و بررسی این شعر، ر.ک: شهیدی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۱۲-۱۳۲) کشف الغمه اربلی نیز دیدار فرزددق با امام در شقوق و شعر وی را از الفتوح نقل کرده، چراکه وی تصریح می‌کند که این جریان و این قصیده را در سن نوجوانی در الفتوح خوانده و مطلب را از آن نقل کرده است. (۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۵۵)

۵-۱۳. فرود اختیاری در کربلا

طبق گزارش ابن اعثم، حرّ در منطقه «عذیب الهجانات»، راه را بر امام بست و به دستور ابن زیاد مانع حرکت او شد. (بلاذری، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۱۷۱/ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۰۴/ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۷۳) زهیر بن قین از او خواست که آن‌ها را به سوی کربلا، کنار شط فرات بفرستد. امام با شنیدن نام کربلا فرمود: «اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء» وقتی امام به کربلا رسید، پرسید: «آیا نام اینجا کربلاست؟ گفتند: آری. آن‌گاه به یارانش فرمود: «فرود آیید اینجا جای اندوه و

۱. ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۷۱/ مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۷۳

۲. در روایت‌های دیگر، دیدار حسین بن علی (ع) با فرزددق در صفاح، محلّی نزدیک مکه آمده است.

بلاست، اینجا جای منزل کردن کاروان و پی کردن شتران و ریختن خون ماست.» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۸۱)

این گزارش با دیگر گزارش‌ها تفاوت دارد و در اصل خبر تناقض دیده می‌شود: وقتی ابن زیاد به حر دستور می‌دهد که مانع حرکت امام شود، چطور اجازه می‌دهد که امام تا کربلا برود؟

خبر منزل کردن اختیاری آن حضرت در کربلا، فقط در مقتل ابن اعثم و پس از آن در مقاتل داستانی آمده و یکی از مشخصات گزارش‌های داستانی است. (حسینی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۷۵) البته در لیهوف سید بن طاووس نیز دقیقاً عین عبارات ابن اعثم نقل شده است. (ابن طاووس، ۱۴۱۷ق، ص ۴۹) به جز الفتوح ابن اعثم و مالی شیخ صدوق (۱۴۱۷ق، ص ۲۱۸) در روایت‌های دیگر که قبل از قرن پنجم و یا منابع معتبر پس از قرن پنجم نگاشته شده، این مطلب که امام خود، دستور توقف در کربلا را صادر کرده باشد، وجود ندارد، بلکه در همه تصریح شده است که حر مانع حرکت امام شده است. (بلاذری، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۱۶۹ / ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۵۱ / طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۰۸ / ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۵۱ / ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۸۱) به علاوه سوز و گدازی که در این منابع وجود دارد، در منابع قبلی دیده نمی‌شود.

۵- ۱۴. فرستادن نیرو از طرف ابن زیاد در هفت نوبت به سوی کربلا و اینکه لشکر کوفه ۲۴ هزار نفر بودند.

عبارت بدین صورت است: «فخرج الی عمر بن سعد فی الف فارس بعد ان اکرمه ابن زیاد و اعطاه و حباه، و اتبعه بحجار بن ابجر فی الف فارس، فصار عمر بن سعد فی اثنین و عشرين الفا ما بین فارس و راجل.» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۹۰-۹۲)

در صورتی که در دیگر منابع تعداد نیرویی که ابن زیاد به جنگ با حضرت حسین (ع) فرستاد، حدود چهار هزار نفر نوشته شده است و البته در چهار

نوبت (واقدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۲۸ و ج ۱، ص ۴۶۴ / بلاذری، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۱۷۸ / ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۵۳ / یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۳ / طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۰۹ / ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۵۲ / ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۳۲ و ج ۸، ص ۱۶۹) و شاید بتوان گفت اغراق گویی در کثرت نیرو چنان که در منابع بعدی به وضوح قابل مشاهده است، ابتدا از الفتح آغاز شد و دستاویزی شد برای کتب معتبر و دسته اول تحریفی همچون روضة الشهداء و...، گرچه همیشه امکان تصحیف واژه و اشتباه نسخه نویسان نیز وجود دارد؛ و البته ابن اعثم در جایی دیگر می نویسد:

«فوثب اصحاب الحسین فخرجوا من باب خندقهم، و هم یومئذ اثنان و ثلاثون فارسا و اربعون راجلا، و القوم اثنان و عشرون الفا لا یزیدون و لا ینقصون» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۰۱) که باز این عبارت که «لا یزیدون و لا ینقصون» با گفته بالا در تناقض است. به علاوه که در این عبارت، تعداد سپاه مقابل، ۲۲ هزار نفر نقل شده است. در لیهوف نیز نقل شده است که ابتدا سپاه عمر بن سعد، بیست هزار نفر بودند ولی ابن زیاد تا روز ششم محرم، سربازانی برای او فرستاد تا در نهایت به بیست هزار نفر رسیدند. (ابن طاووس، ۱۴۱۷ق، ص ۵۲)

۵- ۱۵. رخصت یاران از طرف امام، از سپاه دشمن در شب نهم محرم^۱

در منابع و گزارش های دیگر، این رخصت برای یک شب عبادت و تهجد بیشتر و آمادگی بهتر در شب دهم ذکر شده که به نظر می رسد عاقلانه تر و منطقی تر باشد. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۱۶-۴۱۷ / ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۵۵-۲۵۶ / ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۵۷ / رازی، ۱۳۵۷ق، ج ۲، ص ۷۴ / مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۳۶۴ / ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۳۷)

۵- ۱۶. حفر چاه در کربلا^۲

ابن زیاد برای عمر سعد، نامه نوشت: «اما بعد، به من خبر رسیده که حسین (ع) و

۱. ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۹۸-۹۹

۲. همان، ج ۵، ص ۹۱-۹۲ / مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۹۳

یاران او چاه‌هایی کنده‌اند و از آن آب برمی‌دارند، پس از وقوف بر نامه، جلوی کار حسین را بگیر و نگذار قطره‌ای از آب فرات به او برسد؛ چراکه ایشان بودند که عثمان را آب ندادند پس تو هم به ایشان آب نده.» (همان‌جا) این قضیه نیز واقعیت ندارد و فقط در گزارش ابن اعثم و بعدها در *ناسخ التواریخ* (سپهر، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۵) با تفصیل بیشتر آمده است که امام چاهی کند و همه یاران از آن سیراب شدند و دوباره چاه خشک شد. (حسینی، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۷۷) بدون شک این جریان بی‌پایه و اساس، نیز ساختگی است. اینکه حادثه‌ای پس از حدود ۲۵۰ سال، بدون اینکه در منابع دیگر آمده باشد، گفته شود، جای تردید و تأمل دارد.

۵- ۱۷. عبدالله بن مسلم اولین شهید بنی‌هاشم

ابن اعثم، اولین فردی را که از بنی‌هاشم به میدان رفت، عبدالله بن مسلم و پس از آن جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل می‌داند و مجموع شهدای بنی‌هاشم را دوازده نفر یاد می‌کند. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ ق، ج ۵، ص ۱۱۰) در روایت‌های دیگر، اولین شهید بنی‌هاشم، علی اکبر (ع) و تعداد شهدای بنی‌هاشم، ۱۹ تا ۲۲ ذکر شده است. (ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۵۶-۲۵۷ / طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۵، ص ۴۴۶-۴۴۷ / ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۴، ص ۷۴ / ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۸، ص ۱۸۵) گفتنی است که شهادت عبدالله بن مسلم در این منابع پس از علی اکبر (ع) نقل شده است نه به عنوان اولین نفر، که شاید در این مورد نیز بتوان گفت ابن اعثم در نقل خود دچار اشتباه شده است، گرچه باز بعید نیست که نسخه‌نویسان به اشتباه، ترتیب این دو نفر را به هم زده باشند، ابن اعثم تعداد یاران امام را ۳۲ سوار و چهل پیاده و به ترتیب نبرد، ۲۳ نفر را نام می‌برد (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ ق، ج ۵، ص ۱۰۱-۱۱۶) که با گزارش ابومخنف در *تاریخ طبری* همسان است. (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۵، ص ۴۲۲) البته در *روضه الشهداء* مرحوم کاشفی نیز عبدالله بن مسلم به عنوان اولین شهید بنی‌هاشم معرفی شده است که بعید نیست مرحوم کاشفی این روایت را از *الفتوح* نقل کرده باشد. خوارزمی نیز این نقل را از ابن اعثم گرفته است. (کاشفی، ۱۳۸۴ ش، ص ۶۸۳ / خوارزمی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۳۷)

۵- ۱۸. جریان حضرت علی اصغر (ع) (عبدالله رضیع)

ابن اعثم درباره به شهادت رسیدن حضرت علی اصغر (ع) (عبدالله رضیع) این طور شرح می دهد:

«حسین تنها ماند، نفر دومی با او نبود مگر پسر او علی که در آن وقت ۲۳ سال داشت. وی مریض بود. علاوه بر او، پسر دیگری که شیرخواره بود داشت، که به او علی می گفتند. حسین به سمت خیمه رفت و گفت آن طفل را به من دهید تا با او وداع کنم. پسر بچه را به او دادند. حسین شروع به بوسیدن او کرد و گفت: ای پسرکم، وای بر این قوم که با جدت محمد مصطفی (ص) این چنین در جنگند. در همین حین بود که تیری از جانب دشمن بر گلولی این طفل جای گرفت و او را در جا شهید کرد. حسین از اسب خود پیاده شد و با نوک شمشیر خود قبری حفر کرد و بر او نماز خواند و او را دفن کرد. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۱۵)

این نقل، نقلی صحیح است چراکه در طبری (۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۴۸) نقل شده و هم چنین در منابع اولیه (واقعی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۷۱/ ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۵۸/ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۷۵/ ابن کثیر، ۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۸۶) به همین شکل دیده می شود ولی آنچه درخور توجه است، این است که در مقاتل مکتوب از قرن هفتم به بعد، همچون *روضة الشهداء* مرحوم کاشفی، ابن خبر، به شکلی دیگر که در ترجمه *الفتوح* موجود است، نقل شده است. (کاشفی، ۱۳۸۴ش، ص ۷۵۳-۷۵۶) خبر، اولین بار در *تذکرة الخوارج* سبط بن جوزی (م ۶۵۴ ق) نقل شده که در ترجمه *الفتوح* توسط هروی مستوفی برگردان و نقل شده است. این احتمال نیز وجود دارد که ترجمه *الفتوح* با نسخ متعددی که موجود بوده، از روی *تذکرة الخوارج* نوشته شده باشد، و یا نسخه نویسان با توجه به میزان اطلاعات خود، و خبر مشهوری که در آن زمان رواج داشته، آن را در نسخه ترجمه افزوده باشند، این خبر جعلی در ترجمه *الفتوح* پس از خبری نقل شده که عربی آن در بالا ذکر شد، با این حال، به نظر می رسد این نقل در نسخه اصلی *الفتوح* وجود نداشته است، اصل خبر در ترجمه *الفتوح* به این صورت است:

«بعد از آن، طفل شیرخوار خود را که علی اصغر نام داشت و از تشنگی اضطراب

می‌نمود در پیش زین گرفته میان هردو صف برد و آواز برآورد: ای قوم اگر من به زعم شما گناهکارم، این طفل گناهی نکرده او را جرعه‌ای آب دهید. چون آواز حسین شنیدند، یکی از آن گروه، تیری به سوی آن حضرت روان کرد. آن تیر بر گلوی آن طفل شیرخواره آمد و از آن سوی بر بازوی حسین رسید. آن حضرت، تیر را بیرون آورد و هم در آن ساعت، آن طفل جان بداد. آن سرور، آن طفل را آورد و به مادرش داد و فرمود: بگیر فرزند خود را که از حوض کوثر سیراب گردید.» (مستوفی هروی، ۱۳۷۴ ش، ص ۹۰۸)

این عبارت از لحاظ محتوا، دقیقاً همچون عبارت سبط بن جوزی در تذکرة النخوص است. درباره علت ضعیف بودن خبر، همان‌طور که قبلاً ذکر شد، همین بس که آن در قرن هفتم پیدا شد و در منابع پیشین دیده نمی‌شود. در بررسی محتوایی این روایت تاریخی، عملکرد ائمه در طول زندگانی، گواهی بر جعلی بودن آن است؛ چراکه ائمه (ع) هیچگاه تن به ذلت نمی‌دادند و از کسی ذلیلانه، منقادانه و ملتسمانه درخواستی نمی‌کردند که عزت نفس خود را زیر پای گذارند، چنان‌که گفتارهای قرآن و روایات و سیره ایشان دلالت بر همین مطلب می‌کند:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸): و عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است.

«قال الامام الحسين (ع): موت فی عز خیر من حیاة فی ذل، و انشاء (ع) یوم قتل:

الموت خیر من رکوب العار والعار اولی من دخول النار

والله ما هذا و هذا جاری

(مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴، ص ۱۹۲)

«قال الامام الصادق (ع): ان الله تبارک وتعالی فوض الی المؤمن کل شیء الا اذلال

نفسه.» (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۵، ص ۶۳)

«قال الامام زین العابدین (ع): ما یسرني بنصیبی من الذل حمر النعم.» (مجلسی،

۱۴۰۳ ق، ج ۴۶، ص ۱۰۰)

«قال رسول الله (ص): من أقر بالذل طائعا فليس منا اهل البيت.» (ابن شعبه حرانی،

(۱۳۹۴ق، ص ۵۸)

«قال الامام الحسين (ع): الا إن الدّعی ابن الدّعی قد ركز بین اثنتین بین السّلة والذّلة، وهیهات منّا الذّلة، یأبى الله ذلك و رسوله و المؤمنون، و حجور طابت و طهرت، و انوف حمیة، و نفوس ابیة، من أن نؤثر طاعة اللّئام علی مصارع الكرام.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۳، ص ۲۴۹-۲۵۰ / ابن شعبه حرانی، ۱۳۹۴ق، ص ۱۷۱ / برای مطالعه بیشتر در زمینه روایتی از این دست، ر.ک: محمدی ری شهری، بی تا، کتاب الذّله، ج ۲، ص ۹۸۲-۹۸۴ و کتاب العزة، ج ۳، ص ۱۹۵۵ و ۱۹۶۴)

تمامی این آیات و روایات، نشان از آن دارد که ائمه معصومین (ع) نه فقط مردم را از زیر پا گذاشتن عزّت نفس و کرامت خود نهی می کرده اند، که خود نیز در این مسیر پیشوا و راهبر متمسک امت بوده اند. به هر حال، از این روایات برمی آید که مؤمن حتی اگر بمیرد، هیچ گاه تن به ذلت نمی دهد و خداوند نیز اختیار خوار کردن خود را به او نداده است.

۵- ۱۹. اصابت تیرهای متعدد به بدن شریف امام حسین (ع)

در بخشی از مقتل الحسين / الفتوح ابن اعثم می خوانیم: «او را از آب نوشیدن باز داشتند، فردی از دشمن که مکنّی به ابوالجنوب جعفی بود». البته در ترجمه الفتوح آمده که نام وی ابوالحنوق جعفی است. (مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۹۱۱) در مقتل الحسين خوارزمی هم که صریحاً از ابن اعثم نقل کرده، ابوالحنوف جعفی آمده است. (۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۸-۳۹) تیری به سمت آن حضرت روانه داشت که به پیشانی آن حضرت برخورد کرد، حسین آن تیر را از پیشانی خود بیرون آورد و این در حالی بود که خون از صورت و محاسنش جاری بود. حسین گفت: «خداوندا، تو شاهدی که این قوم سرکش و عصیانگر با بندهات چه می کنند. خدایا ایشان را نابود کن و بر روی زمین، احدی از ایشان را باقی مگذار و تا ابد آنان را نیامرزد.» سپس مانند یک شیر غضبناک بر آنان حمله برد. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۱۸)

گزارشاتی (برای نمونه ر.ک: کاشفی، ۱۳۸۴ش، ص ۶۷۸-۷۷۰)^۱ در مقاتل وجود دارد مبنی بر اینکه امام حسین(ع) در روز عاشورا از طرف دشمن، تیرهایی خورد. تیری به قلب او خورد و او باز جنگید. تیری به سر او خورد و او تیر را بیرون کشید و باز جنگید. حدود هفتاد تیر به بدن او اصابت کرد و او باز برخاست و جنگ را از سر گرفت. این اخبار با اندکی تأمل در حیطة عقل نمی‌گنجد، چطور ممکن است تیری به پیشانی برخورد کند، و درآورده شود، و فرد از ضربت تیر هیچ احساسی نداشته باشد و دوباره جنگ را از سر بگیرد. در این نقل هم در آخر آورده: «ثم حمل علیهم کاللیث المغضب»، مانند شیر غضبناک یعنی دوباره سرحال شد و چونان شیر به سمت دشمن حمله‌ور شد، نقل‌ها و خبرهایی که آمده، جای تأمل دارند و باید به طور صحیح و کامل بررسی گردند.

۵-۲۰. ماجرای مربوط به سر بردن حضرت به دست خرشبة بن الضبّابی

در بخشی از الفتوح می‌خوانیم: «نصر بن خرشبة بن الضبّابی فرود آمد، وی ابرص بود، با پای خود لگدی به حضرت زد، محاسن حضرت را گرفت، خواست که سر از تن آن حضرت جدا کند. حسین فرمود: تو آن سگ ابرصی هستی که من تو را در خواب دیدم. گفت: ای پسر فاطمه! مرا به سگ تشبیه می‌کنی؟ سپس شمشیر را به گلوی حسین گذاشت و در حالی که این شعر را می‌خواند:

اقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مرغم
و لا محال و لا تائم ان اباک خیر من تکلم^۲

هر چه کرد، شمشیر نبرید. عمر سعد خشمگین شد و به مردی که نام او خولی بن یزید اصبحی بود، گفت: برو و حسین را خلاص کن. خولی به سمت حسین رفت و سر مبارک حضرت را از بدن جدا کرد.» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵،

۱. البته یادکرد این کتاب بدین جهت بود که این منبع دسته اول تحریفی، سبب‌ساز بسیاری از تحریفات و گزارشات تحریفی شد تا دیگر منابع ثانویه از این کتاب جهت بگیرند و مطالب آن را خود نقل کنند.

۲. در ترجمه الفتوح این بیت نیز اضافه شده:

اقتلک الیوم و سوف اندم و ان مثنوی غذا جهنم

ص ۱۱۹ / مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۹۱۱)

درباره خرسبه بن الضبّابی در هیچ یک از منابع جز *الفتوح* سخنی به میان نیامده است، اما در مورد نام کسی که سر مبارک امام حسین را از تن جدا کرد، روایات و اخبار مختلف و گوناگون است:

دینوری در این مورد می‌گوید: «خولی بن یزید اصبحی از اسب فرود آمد که سرش را جدا کند، دستش به لرزه درافتاد. برادرش شبل بن یزید پایین آمد و سر آن حضرت را برید و آن را به برادرش خولی داد...» (۱۳۶۸ش، ص ۲۵۸)

و در *الکامل* آمده: «...او (خولی بن یزید) خواست سرش را ببرد که دچار لرز گردید. سنان به او گفت: خداوند بازوی تو را خرد کند. آن‌گاه خود پیاده شد و سرش را برید و به خولی داد.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۷۸)

مسعودی در *مروج الذهب*، این چنین آورده: «سنان بن انس با نیزه بر او زد و سپس فرود آمد و سرش را برید.» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۶۳) در *طبقات ابن سعد*، روایتی شبیه به این نقل آمده که می‌گوید: «سنان بن انس، او را به قتل رساند و خولی بن یزید، سر او را برید.» (واقعی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۷۵) هم‌چنین در *ناسخ التواریخ* سپهر، از «شمر بن ذی الجوشن» به عنوان کسی که سر مبارک امام را از تن جدا کرده، یاد شده است. (بی‌تا، ج ۶، ص ۳۰۶) ابومخنف بدین صورت نقل کرده: «در این حال، سنان بن انس بن عمرو نخعی با ضربه نیزه‌ای او را به زمین انداخت، سپس به خولی بن یزید اصبحی گفت: سر او را جدا کن، او می‌خواست این کار را انجام دهد که لرزه به اندامش افتاد، سنان بن انس به او گفت: خدا بازوهایت را شکسته و دستانت را قطع کند و خود به سوی حسین رفته و سر او را جدا کرد و به خولی بن یزید سپرد؛ اگرچه قبلاً به بدن حسین، شمشیرهای زیادی خورده بود.» (جودکی، ۱۳۷۷ش، ص ۱۱۶)^۱

در اینکه سر مبارک در نهایت به خولی تحویل داده شد، شکی نیست، اما اینکه چه کسی سر را از تن جدا کرد، با تشتت آرا مواجهیم، ولی ظاهراً بیشتر کتب

۱. این کتاب برگرفته از روایات ابومخنف در *تاریخ طبری* است.

تاریخی چنان‌که دیدیم بر سنان بن انس اتفاق دارند؛ و اینکه در برخی کتب بریدن سر را نیز به خولی نسبت داده‌اند، شاید به دلیل تحویل گرفتن سر توسط خولی باشد که چنین خلطی صورت گرفته است.

۵- ۲۱. جریان وزیدن باد سرخ پس از کشته شدن امام حسین(ع)

ابن اعثم بعد از کشته شدن امام حسین(ع) و غارت لباس‌ها و انگشتر ایشان و... روایت خود را این‌گونه نقل کرده:

«در همین حین بود که غباری سرخ و سیاه در آسمان پدید آمد که مردم یکدیگر را نمی‌دیدند، گمان بردند که مقدمه عذاب خداوند است و در همین لحظه عذاب نازل خواهد شد.^۱ تا اینکه آن غبار و ظلمت و تاریکی از هم باز شد، بعد از آن اسب حسین به هر طرف می‌دوید، موی پیشانی سر خود را در خون حسین مالید و در حالی که شیهه می‌زد، به طرف خیمه زنان دوید. هنگامی که اهل بیت حسین(ع) صدای او را شنیدند و به او نظر کردند، آن‌ها هم زاری کردند چون که از جریان با خبر شدند، شمر بن ذی الجوشن به خیمه زنان نزدیک شد و به قوم خود گفت: حمله کنید و لباس‌های این زنان را بگیرید. قوم او هم با حمله‌ای هر چه در خیمه بود، دزدیدند و حتی گوشواره‌ای که در گوش ام کلثوم بود را هم به زور از گوش او درآوردند و از خیمه خارج شدند و خیمه را به آتش کشیدند و...» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۱۹-۱۲۰)

در منابع ثانویه و متأخری همچون *روضه الشهداء*، مرحوم کاشفی، این نکته (وزیدن باد سرخ و...) را که از ابن اعثم نقل کرده، تصریح کرده است. (کاشفی، ۱۳۸۴ش، ص ۷۷۳) این‌گونه حوادث، یعنی ظهور گرد و غبار سرخ و سیاه در آسمان، گریستن آسمان بر حسین(ع)، پدیدار شدن ستارگان در روز، تابیدن شعاع خونین بر روی دیوارها، بیرون آمدن خون تازه از زیر سنگ‌ها، هفت روز تاریکی آسمان، دیدن خون در آسمان، برخورد ستارگان به یکدیگر، خون باریدن از آسمان،

۱. شبیه به این عبارت نیز در *لهوف* سید بن طاووس (ص ۷۵) و *العوالم* بحرانی (ص ۳۰۰) وجود دارد.

سرازیر شدن خون از دیوار دارالاماره، خونین شدن دیوارهای بیت المقدس، آتش باریدن از گوشت شتری که کشته می شود و... که در مقاتل به فراوانی دیده می شود بر روی چه اصل و اساسی است؟ در مورد این روایات باید گفت که آن ها پیش از آنکه در منابع شیعی دیده شود، در منابع اهل سنت به چشم می خورد، کسانی چون هیشمی (۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۹۶-۲۰۰)، ابن حنبل (۱۳۶۸ق، ج ۱، ص ۲۸۳)، ابن سعد (واقعی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۷۲)، ابن عساکر (۱۴۱۴ق، ص ۳۵۳-۳۷۶) و ذهبی (۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۵-۱۸) این روایات را نقل کرده اند.

در این میان، دو تن از آن مورخان مشهور شامی، یعنی ابن عساکر و ذهبی، با وجود گزارش های مستند و قابل توجه درباره مقتل الحسین که عمدتاً حاکمان اموی را زیر سؤال می برد و چهره آنان را رسوا می سازد، ذکری از آن مطالب نکرده و از آن گذشته اند، ولی روایات فراوانی در مورد این گونه امور غریب و حوادث غیر طبیعی و خارق العاده به دنبال هم ردیف کرده اند. اگر واقعاً به دور از تعصب به این مسائل بنگریم، چگونه توجیه پذیر است، مورخان یاد شده که چندان تمایل و گرایش به ائمه و نیز امام حسین (ع) نداشته و بیشتر جانب حاکمان اموی و دشمنان اهل بیت را مراعات می کرده اند، به ثبت این گونه روایات پرداخته و تمایل بیشتری بدان ها نشان داده باشند؟ آیا ذکر غریب یاد شده نمی تواند چهره شیعه و اعتقادات آنان را زیر سؤال ببرد؟ آیا آن مورخان نخواستند واقعه عاشورا و هدف قیام حسین (ع) را تحت الشعاع این مسائل قرار دهند؟ آیا این سخن پیامبر (ص) در جواب مردمی که می اندیشیدند با مرگ فرزند ابراهیم کسوف پدید آمد، در منابع شیعه و سنی ثبت نشده است که فرمود: ستارگان و کواکب به خاطر مرگ هیچ احدی کسوف و یا خسوف نمی کنند. (بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۴)

نقل این گونه گزارش ها در منابع اسلامی یعنی به هم خوردن ستارگان، طلوع نکردن خورشید، باریدن خون از آسمان و...، مسلمانان و به خصوص شیعه را در نظر مردمان سایر ادیان افرادی کوتاه فکر، خرافی و عاری از عقل معرفی نمی نماید؟ و این سؤال را ایجاد نمی کند که اگر چنین حوادثی رخ داده بود، امروز دیگر از نظام

هستی اثری نبود! و نیز اینکه اگر این معجزات الهی پس از شهادت امام حسین(ع) رخ داد، چرا قبل و یا هنگام شهادت ایشان چنین نشد و خداوند کمک‌های خود را از حضرت ابا عبدالله(ع) دریغ فرمود؟ آیا وقتی علی‌اصغر شهید شد، امام سر به آسمان بلند نکرد که خدایا اگر کمک خود را از ما بازداشته‌ای، این مصیبت‌ها را ذخیره‌ای برای آخرت ما قرار بده(مفید، ۱۳۷۷ق، ج ۲، ص ۶۷) و نیز اگر کسی با گفتن خبر شهادت حسین(ع) با شادی به وسیله شماع ستارگان کور می‌شود، چرا قاتلان او که با چنین بی‌رحمی، او و یارانش را کشته و با اسب بر او تاختند، چنین نشدند؟

چرا این‌گونه حوادث طبیعی را قبل از آن در تاریخ اسلام نمی‌بینیم؟ حوادثی طبیعی مربوط به شهادت و مثله شدن حمزه، عموی پیامبر، بزرگ‌ترین حامی اسلام در کارزار احد و هم‌چنین دریده شدن سینه و پاره پاره شدن جگرش، و یا شهادت علی(ع) در محراب و امام حسن و...؟ در هر حال قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذاریم که خود ببیندیشند و قضاوت کنند.(برای مطالعه بیشتر در این زمینه، ر.ک: قائدان، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۷۶)

۵- ۲۲. بی‌احترامی به علی بن حسین(ع)^۱

ابن اعثم در ارائه گزارش پس از شهادت امام حسین(ع)، چنین نقل حرمت‌شکنانه‌ای را آورده است که در مجلس ابن زیاد از امام سجاد(ع) جهت تشخیص رسیدن به حد بلوغ کشف عورت کردند، چنین نقلی را جاحظ ادیب معروف در الرسائل السیاسیه (۱۴۲۳ق، ص ۴۲۱) ابن اثیر در الکامل (۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۸۲)، و ابن ابی‌الحدید (۱۳۷۸ق، ج ۱۵، ص ۲۳۶) نیز به تبع شیخ اعتقادی‌اش ابوعثمان جاحظ با عنوان «شیخنا ابوعثمان» در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند. به نظر می‌رسد جاحظ نخستین کسی است که این مطلب را آورده و شاید دیگران از او گرفته باشند، و در نقل‌های نزدیک به مقتل امام نیامده است که اگر می‌آمد نیز قابل قبول نبود، آیا امام معصوم مفترض الطاعه هیچ‌گاه با چنین بی‌حرمتی و خواری

۱. ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۲۳

آشکاری کنار خواهد آمد؟! مسئله دیگر سن امام سجاد(ع) است که در واقعه عاشورا ۲۴ سال داشت و نیز صاحب فرزند(امام باقر(ع)) بود، پس چگونه این امر امکان دارد؟ حتی اگر کسی از این ملحدان، بیماری حضرت را بهانه کنند و توجیه این روایت جعلی بدانند، آیا امام در مواضع دیگری، در کوفه و شام، که آنچنان کوبنده سخن راندند و به رسواگری بنی امیه و آل زیاد و یزیدیان و دفاع از حریم آل الله پرداختند، بیمار نبودند که در این بی حرمتی بیماری بر ایشان غالب آمده باشد، چنانکه توان دفع هتاک از خود را نداشته باشند؟! در مجلسی که این داستان را برایش ساخته‌اند، دو صحابی رسول خدا(زید بن ارقم و عبدالله بن عقیف ازدی) طی دو روز نسبت به بی احترامی لفظی یا یدی عبیدالله بن مرجانه به سر مبارک امام شهیدان به خروش آمده، اعتراض کرده‌اند، چگونه در این هتاک- اگر بوده- لب از لب برنداشته‌اند؟ این روایت جعلی به هیچ روی توجیه ندارد. چگونه است که حتی شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید که گاه با ریزی تاریخی به نقد برخی وقایع پرداخته، در چنین مواردی سکوت اختیار کرده است؟!^۱

نتیجه‌گیری

ویژگی گزارش ابن اعثم را به صورت خلاصه می‌توان این‌گونه بیان کرد بعضی گزارش‌های او با گزارش روایات ابومخنف یکی است، و شاید بتوان گفت این نکته نقطه قوت او باشد. به علاوه وی در بیان مطالب به جزئیات وقایع اهتمام خاصی دارد، ولی اینکه این جزئیات آیا تماماً صحیح است، باید به طور دقیق و کامل بررسی شود، البته این اهتمام ویژه او در نقل برخی از حوادث، ما را برای رسیدن به مطالب بیشتر در تاریخ و روایت‌های گوناگون پرتلاش‌تر می‌کند.

اما الفتوح همان‌طور که در نوع خود دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است،

۱. برای مطالعه بیشتر درباره آسیب‌شناسی روایات عاشورایی ابن ابی الحدید، ر.ک: آسیب‌شناسی روایات ابن ابی الحدید درباره امام حسین(ع) در شرح نهج البلاغه، علی اکبر فراتی، مجله علوم حدیث، در دست چاپ، شماره ۵۴.

گزارش‌های وی پنج نقص عمده نیز دارد:

۱. سند آن معلوم نیست. از این رو بر نقل‌هایی که در گزارش‌های دیگر آمده، نمی‌توان اعتماد کرد، هم‌چنین فاصله زمانی ابن اعثم تا زمان قیام امام حسین(ع) بر عمق تردید می‌افزاید و اعتماد بر مطالبی را که فقط در این مقتل آمده، با مشکل مواجه می‌سازد. برخی از مطالب اختصاصی گزارش ابن اعثم به طور قطع اشتباه است، مانند مطلع شدن امام از شهادت مسلم در مکه و این مطلب که فرزدق شعر «هذا الذی تعرف البطحاء وطئته...» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۷۱/ مستوفی هروی، ۱۳۷۴ش، ص ۸۷۳) را برای امام سروده است و ...

۲. نگرش عقیدتی سیاسی ابن اعثم یا کسی که ابن اعثم از او نقل کرده، به خوبی نمایان است. تمجید از خلافت خلفای راشدین و گنجانیدن حرکت امام در این قالب، هم‌چنین وصیت امام به محمد بن حنفیه (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۱) و این مطلب که امام از او و ابن عباس می‌خواهد که او را از اخبار مدینه آگاه سازند، این حدس را تقویت می‌کند که این گزارش‌ها توسط عباسیان یا کیسانیان ساخته شده باشد.

۳. اشتباهات تاریخی روشنی که در این گزارش وجود دارد، گویای آن است که او در نقل برخی موارد دقت نداشته است. منظور از عدم دقت در نقل وقایع، این است که وی در نقل گزارشات خود به راحتی دچار اشتباه شده است.

۴. سیاق داستانی این گزارش و وجود چند مورد خواب و رؤیا، باور کردن آن‌ها را دشوار می‌سازد. (حسینی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۸۳)

۵. مطالب مربوط به جریان عاشورا در الفتوح، منشأ اثری شد برای مقاتل و کتب تاریخی بعد از آن؛ چراکه منبع اصلی مطالبی که در کتاب‌های پس از آن می‌بینیم، همین اثر ابن اعثم کوفی است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آمدی، عبدالواحد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ق.
۳. ابن ابی الحدید معتزلی، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمد بن ابوالفضل ابراهیم، مصر: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.
۴. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی کرم؛ الکامل فی التاریخ؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق.
۵. ابن اثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی؛ الفتوح؛ تحقیق علی شیر، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱ق.
۶. ابن الابار آندلسی، ابو عبدالله محمد بن عبدالله؛ درر السمط فی خبر السبط؛ تحقیق عزالدین عمر موسی، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
۷. ابن المؤید، ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی؛ فرائد السمطین؛ بیروت: مؤسسة المحمودی، ۱۴۰۰ق.
۸. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک؛ تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
۹. ابن جوزی، شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزاوغلی (سبط بن جوزی)؛ تذکره الخواص؛ قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
۱۰. ابن حنبل، احمد بن محمد؛ المسند؛ تحقیق احمد محمد شاکر، مهر، دارالمعارف للطباعة و النشر، ۱۳۶۸ق.
۱۱. ابن شهر آشوب، ابو عبدالله محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب؛ نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۶ق.
۱۲. ابن صباغ، علی بن محمد مالکی؛ الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمة؛ تهران: منشورات الاعلمی، بی تا.
۱۳. ابن طاووس، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی؛ اللہوف علی قتلی الطفوف؛ قم: انوار الہدی، ۱۴۱۷ق.
۱۴. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن؛ تاریخ مدینہ دمشق (ترجمة الامام الحسین ع)؛ تحقیق محمد باقر بیهودی، قم: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.
۱۵. ابن فتال نيسابوری، ابو علی محمد؛ روضة الواعظین؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
۱۶. ابن کثیر الدمشقی، ابوالقداء اسماعیل بن عمر؛ البدایة و النہایہ؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق.
۱۷. ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه؛ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۸. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی؛ کشف الغمہ فی معرفه الائمة؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۵ق.
۱۹. اسفندیاری، محمد؛ کتابشناسی عاشورا و امام حسین (ع)؛ قم: انتشارات صحیفه خرد، ۱۳۸۷ش.
۲۰. اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد؛ مقاتل الطالبیین؛ تحقیق سید احمد صقر، بیروت: دار المعرفه، بی تا.

۲۱. امینی، عبدالحسین؛ *الغدير في الكتاب و السنة و الادب*؛ بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۳۸۷ق.
۲۲. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالدین؛ *العوالم* (جلد امام حسین)؛ قم: مؤسسة الامام المهدي، ۱۳۶۵ش.
۲۳. بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم؛ *صحيح البخاری*؛ بی‌جا: نشر احیاء کتب الستہ، ۱۴۱۰ق.
۲۴. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر؛ *انساب الاشراف*؛ تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ق.
۲۵. ترمذی، محمد بن عیسی؛ *سنن الترمذی* (الجامع الصحيح)؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۲۶. جاحظ، عمرو بن بحر؛ *الرسائل السياسية*؛ بیروت: دار و مکتبه هلال، ۱۴۲۳ق.
۲۷. جعفریان، رسول؛ *تاریخ سیاسی اسلام*؛ ج ۱ (سیره رسول خدا)؛ قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۶ش.
۲۸. جواهری، محمد؛ *المفيد من معجم رجال الحديث*؛ بی‌جا: نشر محلاتی، ۱۴۱۷ق.
۲۹. جودکی، حجت الله؛ *قیام جاوید* (ترجمه و تصحیح مقتل الحسین ابی مخنف)؛ تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۷ش.
۳۰. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله؛ *المستدرک علی الصحیحین*؛ تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۱. حرانی، ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه؛ *تحف العقول عن آل الرسول*؛ قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۴ق.
۳۲. حسینی، سید عبدالله؛ *معرفی و نقد منابع عاشورا*؛ قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶ش.
۳۳. حلی، نجم‌الدین جعفر بن محمد بن نما؛ *مثير الاحزان*؛ قم: انتشارات مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۶ق.
۳۴. حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله؛ *معجم الادبا*؛ تحقیق دکتر عمر فاروق الطباع، بیروت: مؤسسه نشر المعارف، ۱۴۲۰ق.
۳۵. _____؛ *معجم البلدان*؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م.
۳۶. خرمشاهی، بهاء‌الدین و «دیگران»؛ *دائرة المعارف تشیع*؛ بی‌جا: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶ش.
۳۷. خصیبی، حسین بن حمدان؛ *الهدایة الكبرى*؛ بیروت: مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۱ق.
۳۸. خوارزمی، ابوالمؤید موفق بن احمد حنفی؛ *مقتل الحسین*؛ تحقیق محمد السماوی، قم: دار انوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
۳۹. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن؛ *سنن الدارمی*؛ الطبع بعناية محمد احمد دهمان، دمشق: الاعتدال، ۱۳۴۹ق.
۴۰. دربندی، ملا آقا فاضل؛ *اسرار الشهادة*؛ تهران: منشورات الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۸۴ق.

۴۱. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ زیر نظر دکتر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، بی تا.
۴۲. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود؛ الاخبار الطوال؛ تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸ ش.
۴۳. دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه؛ الامامة و السیاسة المعروف بتاريخ الخلفاء؛ تحقیق علی شیر، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۰ ق.
۴۴. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان؛ تاریخ الاسلام و دفيات المشاهیر و الاعلام؛ تحقیق عبدالسلام قدمری، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ ق.
۴۵. رازی، ابوعلی مسکویه؛ تجارب الامم؛ تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۷۹ ش.
۴۶. سپهر، محمد تقی؛ ناسخ التواریخ؛ تهران: امیرکبیر، بی تا.
۴۷. شهیدی، سید جعفر؛ زندگانی علی بن الحسین (ع)؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
۴۸. صحتی سردودی، محمد؛ عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین (ع)؛ قم: انتشارات خادم الرضا، ۱۳۸۵ ش.
۴۹. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی؛ الامالی؛ تحقیق مؤسسه البعثه، قم: مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ ق.
۵۰. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد؛ المعجم الکبیر؛ تحقیق عبدالمجید سلفی، قاهره: مکتبه ابن تیمیه، ۱۴۰۴ ق.
۵۱. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ مشهد: نشر المرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۵۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر؛ تاریخ الامم و الملوک؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
۵۳. العسکری، مرتضی؛ معالم المدرستین؛ بیروت: مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ ق.
۵۴. غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد؛ تاریخ نگارستان؛ تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، بی جا: چاپ فرهنگ، ۱۴۰۴ ق.
۵۵. غلامی دهقی، علی؛ بررسی تطبیقی و مقایسه ای فتوح ابن اعثم با ترجمه فارسی آن؛ تاریخ در آیین پژوهش، پیش شماره ۱، ۱۳۸۱ ش.
۵۶. فراتی، علی اکبر؛ آسیب شناسی روایات ابن ابی الحدید درباره امام حسین (ع) در شرح نهج البلاغه؛ مجله علوم حدیث، شماره ۵۴، ۱۳۸۹ ش.
۵۷. فرهاد میرزا قاجار معتمد الدوله؛ مقام زخار و صمصام بتاز در احوالات مولی الکونین ابی عبدالله الحسین؛ تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
۵۸. قائدان، اصغر؛ بررسی تحریف نگاری مکتب شام و تحریف قیام امام حسین (ع)؛ خورشید شهادت، مجموعه مقالات برگزیده اولین سمینار بررسی ابعاد زندگانی امام حسین (ع)، بی جا: چاپ و صحافی مهر، ۱۳۷۴ ش.

۵۹. قضای، محمد بن سلامه؛ شهاب الاخبار؛ ترجمه و شرح و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ش.
۶۰. قمی، جعفر بن محمد ابن قولویه؛ کامل الزیارات؛ تحقیق عبدالحسین امینی، نجف: المطبعة المرتضویه، ۱۳۵۶ق.
۶۱. قمی، عباس بن محمد رضا؛ منتهی الآمال؛ تهران: انتشارات جاویدان، بی‌تا.
۶۲. _____؛ نفثة المصنوع؛ قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ق.
۶۳. _____؛ نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم؛ تحقیق رضا استادی، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ق.
۶۴. کاتب چلبی، مصطفی بن عبدالله؛ کشف الطنون؛ تحقیق: محمد شرف‌الدین یالتقایا و رفعت بیلگه الکلوسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۶۵. کاشفی، کمال‌الدین حسین بن علی واعظ؛ روضة الشهداء؛ تحقیق محمود رضا افتخارزاده، بی‌جا: مؤسسه انتشاراتی مدبر، ۱۳۸۴ش.
۶۶. کلبرگ، اتان؛ کتابخانه ابن طائوس؛ ترجمه سید علی قرائی و رسول جعفریان، قم: نشر کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۱ش.
۶۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تحقیق علی اکبر الغفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۶۸. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار الجامعة لعلوم الائمة الاطهار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۶۹. مستوفی هروی، محمد بن احمد؛ ترجمه الفتوح؛ تصحیح غلامرضا محمد مجد طباطبایی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
۷۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ تحقیق اسعد داغر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
۷۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ تحقیق سید کاظم موسوی میاسوی، شیخ محمد الاخوندی، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ق.
۷۲. مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی؛ امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال و الخفدة و المتاع؛ تحقیق محمد عبد الحمید النمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۷۳. منزوی، محمد محسن (آقا بزرگ طهرانی)؛ الذریعة الی تصانیف الشیعه؛ نجف: مطبعة الغری، ۱۳۵۷ق.
۷۴. موسوی خویی، سید ابو القاسم؛ معجم رجال الحديث؛ بی‌جا، بی‌تا، ۱۴۱۲ق.
۷۵. موسوی مقرر، سید عبدالرزاق؛ مقتل الحسین؛ قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۴ق.
۷۶. واقدی، محمد بن سعد بن منیع هاشمی بصری؛ الطبقات الکبری؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.

۷۷. _____ ؛ _____ ؛ تحقیق محمد بن صامل السلمی، طائف: مکتبه الصدیق، ۱۴۱۴ق.

۷۸. هیشمی، نورالدین؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.

۷۹. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح؛ تاریخ الیعقوبی؛ بیروت: دار صادر، بی تا.

Archive of SID